

ما بخشی از زمین هستیم

سخنرانی رییس بزرگ

قبیله‌ی سرخ پوستان سیاتل،

خطاب به رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۵۵

برگردان: حسین قدیرنژاد

انتشارات سنبله

... کلمات من مانند ستارگان اند، آنها غروب نمی کنند...

... زمین مادر مرد سرخ است

ما بخشی از زمین هستیم و او بخشی از ماست...

... همه‌ی اشیا و موجودات در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگرند...

... جهان هستی، کلیت واحدی است...

بهاء : ۵ مارک آلمان

ما

بخشی از زمین

هستیم

سخنرانی

رئیس بزرگ قبیله‌ی

سرخ پیوستان سیاتل،

خطاب به رئیس جمهوری

ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۵۵

برگردان: حسین قدیر نژاد

هامبورگ - تابستان ۱۳۷۶

انتشارات سنبله

* مابخشی از زمین هستیم

(سخنرانی رییس بزرگ قبیله‌ی سرخ پوستان سیاتل، خطاب به

رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۵۵)

* برگردان: حسین قدیرنژاد

* چاپ نخست: خرداد ۱۳۷۶ (یونی ۱۹۹۷)

* ناشر: انتشارات سنبله - هامبورگ ۴۵۶۱۹۳ - ۰۴۰ (+۴۹)

* طراحی، تایپ و صفحه بندی: آیینه ۴۱۲۹۸۴ - ۰۴۰ (+۴۹)

* تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

* قیمت: ۵ مارک آلمان

* چاپ و صحافی: کیپی اشتویه - هامبورگ ۴۵۶۱۹۳ - ۰۴۰ (+۴۹)

کلمات من مانند ستارگانند،
آنها غروب نمی کنند...

www.KetabFarsi.com

پیشگفتار

زمانی ایالت واشینگتن، در شمال غربی ایالات متحده آمریکا، وطن سرخ پوستان «دووامی» بود. مردمی که به خود، مانند سایر سرخپوستان، به عنوان بخشی از طبیعت می‌نگریستند. آنان به طبیعت توجه می‌کردند، آن را محترم می‌شمردند و نسل‌های پی‌درپی با آن هم‌آهنگ می‌زیستند. در سال ۱۸۵۵ فرانکلین پی‌یرز، چهاردهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده از حزب دموکرات، به قبیله «دووامی» پیشنهاد کرد، سرزمین‌هایشان را به مهاجرین سفید بفروشند و خود به اردوگاهی کوچ کنند.

سرخ پوستان این پیشنهاد را درک نکردند. انسان چگونه می‌تواند سرزمینی را بخرد و یا بفروشد؟ به اعتقاد آنان، انسان همانقدر مالک زمین است که می‌تواند آسمان، طراوت هوا یا شفافیت آب را به تملک خود در بیاورد.

رییس سیاتل، رهبر قبیله ی سرخ پوستان
«دووامی»، طی یک سخنرانی به پیشنهاد «رییس
بزرگ سفیدها» پاسخ گفت. امروز پختگی ی
انتقاد و امیدواری محدود و غیر قابل باور رییس
بزرگ، پس از ۱۳۰ سال، بیش از گذشته مساله
ماست و به ما ارتباط پیدا می کند.

او می گفت: «کلمات من مانند ستارگانند، آنها
غروب نمی کنند.»

قبیله او بر جای نماند و سخنانش شنیده نشد.

آیا ماسخنان رییس بزرگ را می شنویم؟

آیا ما بر جای می مانیم؟

متن سخنرانی

رییس بزرگ در واشینگتن پیام می‌فرستد که پیشنهاد خرید سرزمین ما را دارد. او هم چنین پیام محبت آمیز و نیت خیرش را برای ما می‌فرستد. این نظر لطف اوست، زیرا ما می‌دانیم که او نیازی به دوستی ما ندارد.

ما روی پیشنهاد او فکر خواهیم کرد، زیرا می‌دانیم اگر سرزمینمان را نفروشیم، شاید مرد سفید با سلاح‌هایش بیاید و آن را تصاحب کند. چگونه انسان می‌تواند آسمان را بخرد و یا بفروشد، یا این که گرمای زمین را؟ این گونه تصورات برای ما نا آشنا و غریب‌اند.

وقتی که ما مالک طراوت هوا و شفافیت آب نیستیم، شما چگونه می‌توانید آن را از ما بخرید؟ ما تصمیممان را خواهیم گرفت.

همان قدر که برادر سفید می‌تواند به بازگشت

فصول سال اطمینان کند، به همان اندازه رییس
بزرگ در واشینگتن می‌تواند به آن چه رییس
بزرگ سیاتل می‌گوید، اطمینان داشته باشد.
کلمات من مانند ستارگانند، آنها غروب
نمی‌کنند.

هرگوشه ای از این سرزمین برای من مقدس
است. هر برگ درخشان کاج سوزنی، هر ساحل
ماسه ای، هر مه در جنگلهای تاریک، هر شعاع
نورانی که از لابلای برگ‌های درختان می‌تابد و هر
وز وز حشرات در تفکرات و تجربیات مردم من
مقدس است. شیره ای که در رگ‌های درختان
جاری است، حامل خاطراتی از مرد سرخ است.

مردگان سفید زادگاه مادری شان را فراموش
می‌کنند. زمانی که مردگان سفید دور می‌شوند تا
زیر ستارگان مستحیل گردند، زادگاه مادری شان
را فراموش می‌کنند.

مردگان ما هرگز این زمین شورانگیز را
فراموش نمی‌کنند، زیرا زمین مادر مرد سرخ
است.

ما بخشی از زمین هستیم و او بخشی از
ماست. گل‌های خوش بو خواهران ما هستند،
آهوان، اسب و عقاب بزرگ؛ برادران
ما. صخره‌های بلند، سبزه زاران پر آب، گرمای
وجود انسان‌ها و اسبان کوتاه قامت، همه، از
خانواده مشابهی هستند.

اگر رییس بزرگ از واشینگتن برای ما پیام
می‌فرستد که به خرید سرزمین ما می‌اندیشد، در
این صورت او از ما زیاده از حد مطالبه می‌کند.

از رییس بزرگ سفید خبر می‌رسد که او به ما
مکانی را می‌دهد، تا آنجا خوش و خرم و برای
خودمان زندگی کنیم. او پدر ما می‌شود و ما
فرزندان او خواهیم بود. اما، این شدنی است؟

خدا مردم سفید را دوست دارد و هم اوست که
کودکان سرخش را ترک کرده است. خداوند
ماشین هایی را می فرستد تا به مرد سفید در
کارهایش یاری دهد. او روستاهای بزرگی را برای
مرد سفید آباد می کند. خداوند مردم شما را روز به
روز نیرومندتر می کند.

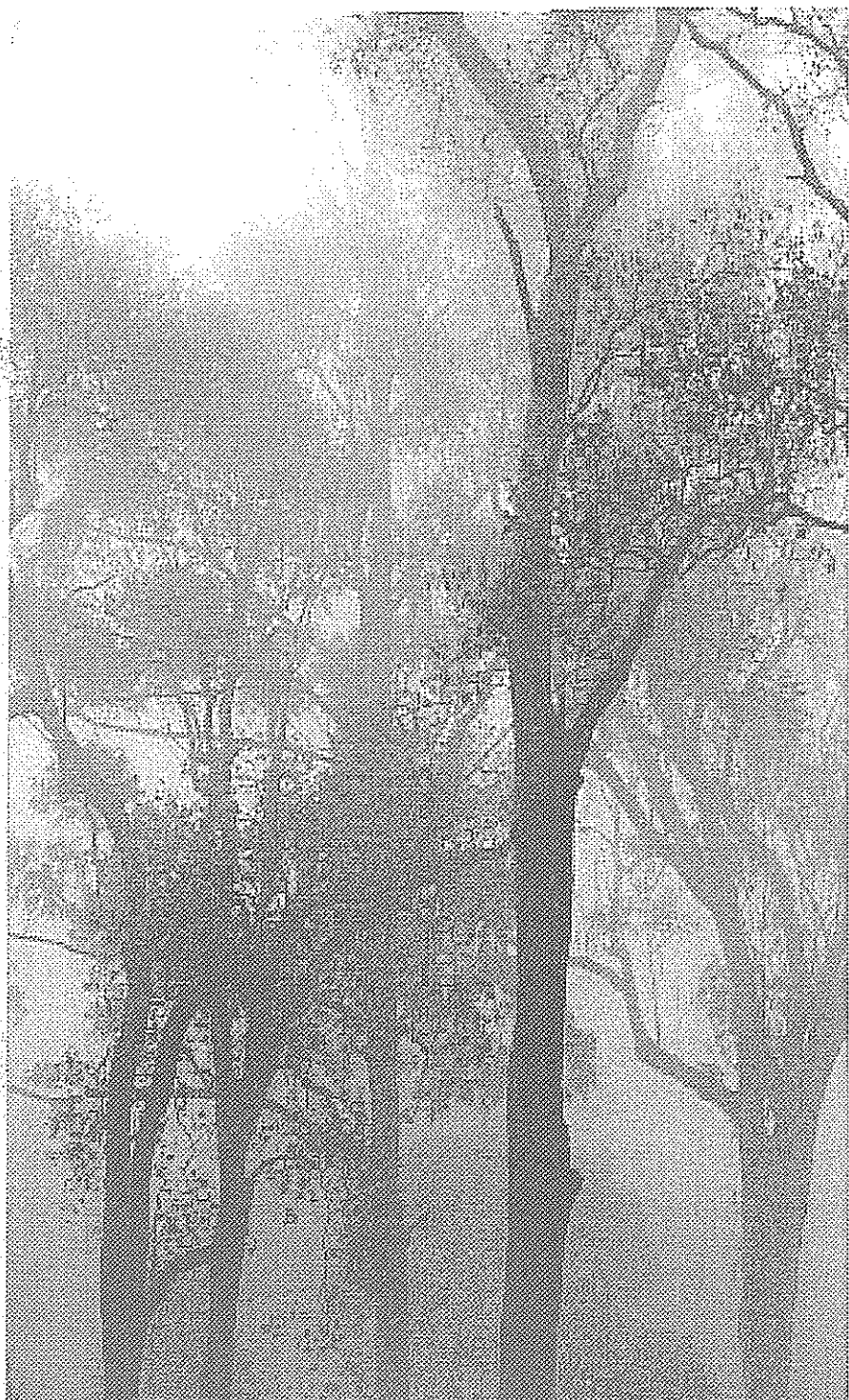
شما به زودی این سرزمین را چون رودخانه ها
خواهید پوشانند. رودخانه هایی که پس از یک
رگبار ناگهانی، طغیان می کنند و دره های باریک را
می پوشانند.

ملت من به امواج فروشونده می ماند. امواجی
بی بازگشت.

نه. ما از نژادهای گوناگونیم. کودکان ما
هم بازی نمی شوند. سال خوردگان ما قصه های
مشابهی حکایت نمی کنند.

خدا پدر مهربان شماست و ما فرزندان رها





شده و یتیم اوییم.

ما به پیشنهاد شما در باره خرید سرزمینمان
می‌اندیشیم. اما این ساده نخواهد بود، زیرا این
سرزمین برای ما مقدس است. ما از وجود این
جنگل‌ها شاد می‌شویم.

من نمی‌دانم، شیوه‌ی ما و شما متفاوتند.
آب شفافی که در نهرها و رودخانه‌ها جاری
است، تنها آب نیست، بلکه خون نسل‌های
پیشین ماست. اگر سرزمینمان را فروختیم، شما
باید بدانید که این سرزمین مقدس است. به
فرزندانتان نیز بیاموزید که سرزمین ما مقدس
است. درخشش آینه‌وار هر نوری که بر سطح آب
دریاچه‌ها می‌آید و می‌رود، حوادث و حکایات
زندگی مردم مرا روایت می‌کند. پیچ‌پیچ آب، صدای
پدران من است. رودخانه‌ها برادران ما، آیند، آنان
ما را سیراب می‌کنند. رودخانه‌ها، قایق‌های ما را

حمل می‌کنند و فرزندان ما را به هم می‌رسانند.
اگر ما سرزمینمان را فروختیم، شما باید به
خاطر بسپارید و به فرزندانمان نیز بیاموزید:
رودخانه‌ها برادران ما هستند - و برادران شما.
باید از این پس بهترین هایتان را به رودخانه‌ها
بدهید، همان چیزهایی را که به هر برادر دیگرتان
می‌دهید.

مرد سرخ همواره در برابر فشارهای مرد سفید
باز پس می‌نشیند، درست به مانند ما سحرگاہی
کوه ساران که در برابر خورشید صبح گاهان ذوب
می‌شود. اما خاکستر پدران ما مقدس است، گور
آنها زمین وقفی است. و چنین است که این تپه
ها، این درختان و این بخش از کره زمین وقف ما
شده است.

ما می‌دانیم که مرد سفید روش ما را نمی‌فهمد.

این بخش از زمین برای او مانند هربخش دیگری است، زیرا که او غریبه است. غریبه ای که در سیاهی شب می آید و هرآنچه نیاز دارد از زمین می گیرد. زمین برادر او نیست، بلکه دشمن اوست. هنگامی که او زمینی را تصرف کرد، باز هم پیش می تازد. او گورهای پدرانش را پشت سر می گذارد، و توجهی نمی کند. او زمین را از فرزندانش می دزدد و توجهی نمی کند. گورهای پدرانش و زادگاه فرزندانش فراموش می شوند.

او - مرد سفید - با مادرش، زمین، و برادرش، آسمان، چنان رفتار می کند، که گویی آنان اشیای قابل خرید و یا غارت اند. رفتاری که گویی آنان مانند گوسفندان و یا مرواریدهای درخشان قابل فروش اند. اشتهای سیری ناپذیر او - مرد سفید - زمین را خواهد بلعید و چیزی جز یک کویر خشک باقی نخواهد گذاشت.

من نمی دانم، روش های ما و شما متفاوتند.
دورنمای شهرهای شما، چشم های مرد سرخ
را آزار می دهد. شاید، به خاطر این که مرد سرخ
وحشی است و درک نمی کند.

در شهرهای سفیدها آرامش وجود ندارد. در
هیچ مکانی، زمزمه ی خروج برگ های مچاله شده
از زندان ساقه و یا وز وز حشرات به گوش نمی
رسد. اما شاید تنها دلیلش این باشد که من
تربیت شده و رام نیستم و نمی فهمم. گویی،
نغمه های خوش گوش های ما را آزار می دهد. زمانی
که انسان نمی تواند نغمه ی پرندگان و یا نزع
قورباغه ها را در شبانگاهان مرداب بشنود، زندگی
چه معنایی دارد. من یک سرخ پوست هستم و این
را نمی فهمم.

سرخ پوست به لطافت زمزمه ی باد عشق
می ورزد، بادی که سطح آب برکه را نوازش می دهد.

سرخ پوست به بوی خوش باد عشق می‌ورزد،
بادی که زیر باران نیم‌روزی مطهر شده و یا از عطر
وجود درختان کاج سنگین شده است.

هوا برای مرد سرخ پر بها و با ارزش است، زیرا
همه در هوای واحدی تنفس می‌کنند. جانور،
درخت، انسان و...

به نظر می‌رسد مرد سفید هوایی را که تنفس
می‌کند، حس نمی‌کند. او، شبیه مردی که روزهای
متمادی است مرده، در برابر بوی تعفن بی تفاوت
است.

اما، اگر ما سرزمینمان را به شما فروختیم،
نباید فراموش کنید:

که هوا برای ما قیمتی و با ارزش است،
که هوا روحش را با هر زندگی‌ای که حاوی
اوست، تقسیم می‌کند.

باد نخستین تنفس را در جان پدران ما دمید و

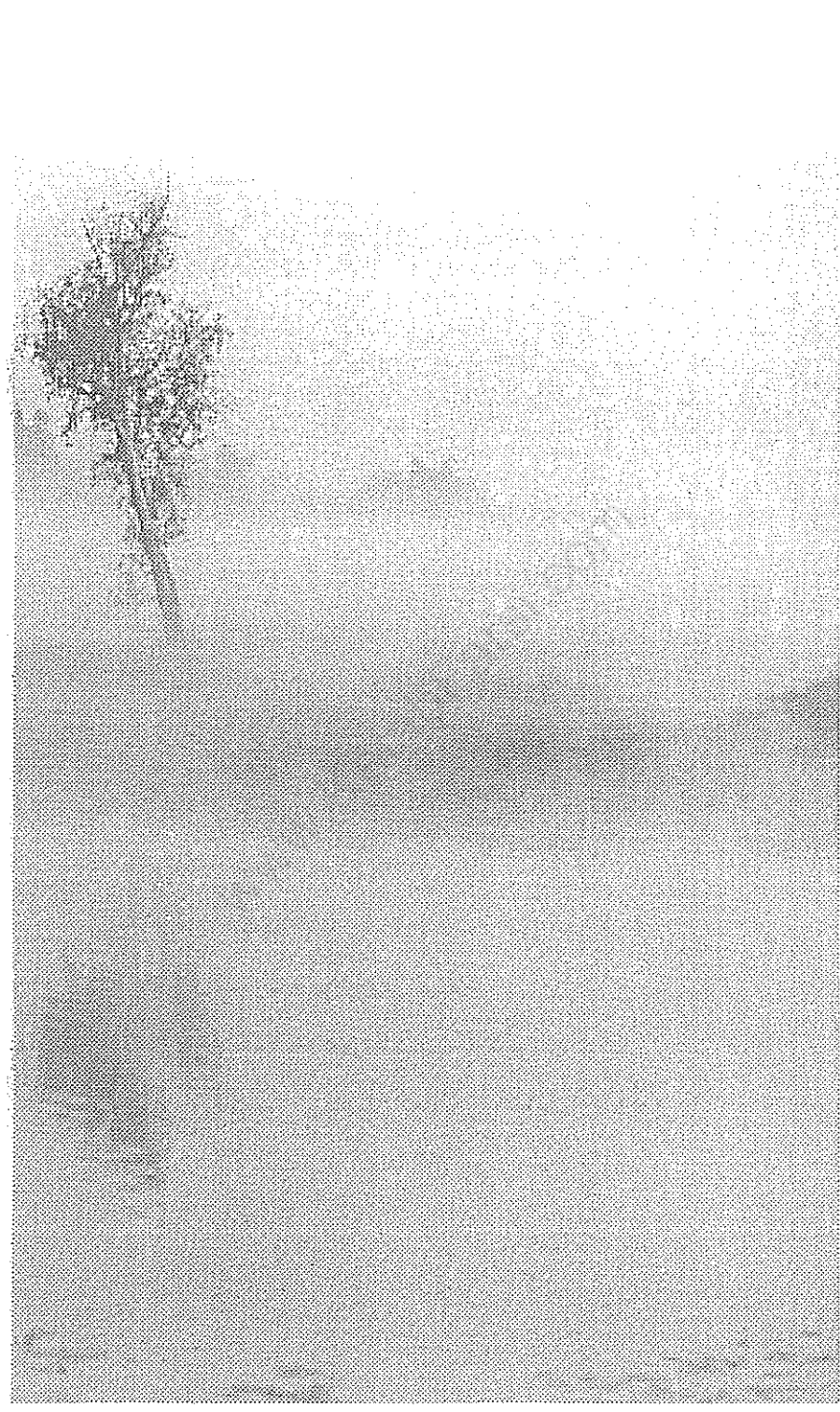
هم او بود که به مشایعت آخرین بازدم آنان آمد.
و باد باید روح زندگی را در جان فرزندان ما
بدمد.

اگر ما سرزمینمان را فروختیم، شما باید آن را
چیزی ویژه و یا وقف شده بدانید. باید آن را
مکانی بدانید که مرد سفید هم حس می‌کند.
مکانی که در آن، نسیم، بوی خوش و شیرین
گل‌های صحرایی را در هوا می‌پراکند.

ما به پیشنهاد فروش سرزمینمان فکر خواهیم
کرد. اگر تصمیم به قبول آن بگیریم. تنها تحت
این شرایط خواهد بود که:

مرد سفید باید با حیوانات این سرزمین
رفتاری کند که با برادرانش می‌کند.

من مردی رام نشده هستم که شیوه‌ی دیگری
نمی‌شناسد. من هزار بوفالوی متلاشی شده
دیده‌ام که نتیجه‌ی گلوله باران مرد سفید از یک





قطار در حال حرکت بوده است.

من مردی وحشی هستم و نمی‌توانم بفهمم،
چگونه یک اسب آهنین دود کننده بایستی با
ارزش تر از یک بوفالو باشد. بوفالویی که ما آن را
تنها برای این که زنده بمانیم، شکار می‌کنیم.

انسان، بدون حیوانات چیست؟

اگر حیوانات نبودند، بشر نیز در منتهای
انزوای روحش می‌مُرد. تمامی حوادثی که در مورد
حیوانات رخ می‌دهد، به زودی گریبان بشر را نیز
خواهد گرفت. زیرا، همه ی اشیاء و موجودات، در
ارتباط تنگاتنگ با یک دیگرند.

هرچیز که بر زمین روا شود، بر پسران زمین
نیز روا خواهد شد.

شما باید به فرزندانتان بیاموزید که زمین زیر
پایشان، خاکستر اجداد ماست. برای آن که
حرمت زمین را بشناسند، به آنان بگویید که زمین

سرشار از ارواح نسل های پیشین ماست.
به فرزندانمان بیاموزید، آن چه را که ما به
فرزندانمان می آموزیم: زمین مادر ماست. آن چه
که بر زمین روا شود، بر پسران زمین نیز روا خواهد
شد. اگر انسان ها بر روی زمین تف کنند، این تفی
سربالا خواهد بود. زیرا ما می دانیم که زمین متعلق
به انسان ها نیست. این انسان است که به زمین
تعلق دارد - این را نیز می دانیم. تمامی اشیاء و
موجودات، در ارتباط تنگاتنگ با یک دیگرند،
مانند خون که وجه اشتراک یک خانواده است.

عالم هستی کلیت واحدی است.

هرچیز که بر زمین روا شود، بر پسران زمین
نیز روا خواهد شد. انسان، خالق بافت حیات
نیست، او تنها ذره ای از این بافت است. صدمه ای
که بر این بافت می زنید، بلایی است که بر خود
نازل می کنید.

نه. روز و شب نمی توانند در کنار هم زندگی کنند. مردگان ما آن دورها، در آب شیرین رودخانه های زمین زندگی می کنند، و در رستاخیز زمین با گام های بی صدای بهاران، دیگر بار به سوی ما باز می گردند. و این ارواح آنان است که هم راه باد؛ بر گیسوی برکه؛ موج می نشاند.

ما به پیشنهاد مرد سفید برای فروش سرزمینمان فکر خواهیم کرد. اما ملت من می پرسد، مرد سفید از ما چه می خواهد؟

چگونه انسان می تواند آسمان؛ گرمای زمین و یا سرعت قدم های آهوان آنتی لوپ* را بخرد؟ ما چگونه می توانیم این ها را به شما بفروشیم؟ و شما چگونه قادرید آن ها را از ما بخرید؟

آیا شما می توانید هر آن چه می خواهید بر

* - آنتی لوپ (دائرة المعارف بروک هاوس) : آنتی لوپ ها انواع گوناگون پستاندارانی هستند که بیشتر در آفریقا و آسیا زندگی می کنند. نوعی آهو.

پیکر زمین روا دارید؟ تنها با این بهانه که مرد سرخ کاغذ پاره ای را مهر می‌کند و به شما می‌دهد؟

اگر ما مالک طراوت هوا و درخشش آب نیستیم، شما چگونه می‌توانید آن‌ها را از ما بخرید؟ آیا شما می‌توانید گله ای بوفالو خریداری کنید، وقتی آخرین بوفالو کشته شده است؟

ما به پیشنهاد شما فکر خواهیم کرد. ما می‌دانیم که اگر سرزمینمان را نفروشیم، بی‌شک مرد سفید با سلاح‌هایش می‌آید و آن را تصاحب می‌کند. اما ما رام ناشدگانیم. مرد سفید مالک موقت قدرت، اکنون خود را خدا می‌پندارد؛ خدایی که زمین در تملک اوست.

چگونه انسان می‌تواند مالک مادرش باشد؟ ما به پیشنهاد شما برای خرید سرزمینمان فکر خواهیم کرد، روز و شب نمی‌توانند در کنار

هم زندگی کنند.

ما به پیشنهاد شما برای کوچ به اردوگاه فکر خواهیم کرد. ما آن دورها در صلح زندگی خواهیم کرد؟ اما، این که ما در کدامین نقطه؛ آخرین روزهایمان را سپری می کنیم، بی اهمیت است. فرزندان ما پدرانشان را ذلیل و شکست خورده دیدند. جنگ جویان ما خوار و خفیف شدند. آنان پس از شکست در جنگ ها، روزهای خود را به بطالت می گذرانند. آنان وجود خویش را با غذاهای شیرین و نوشابه های قوی مسموم می کنند.

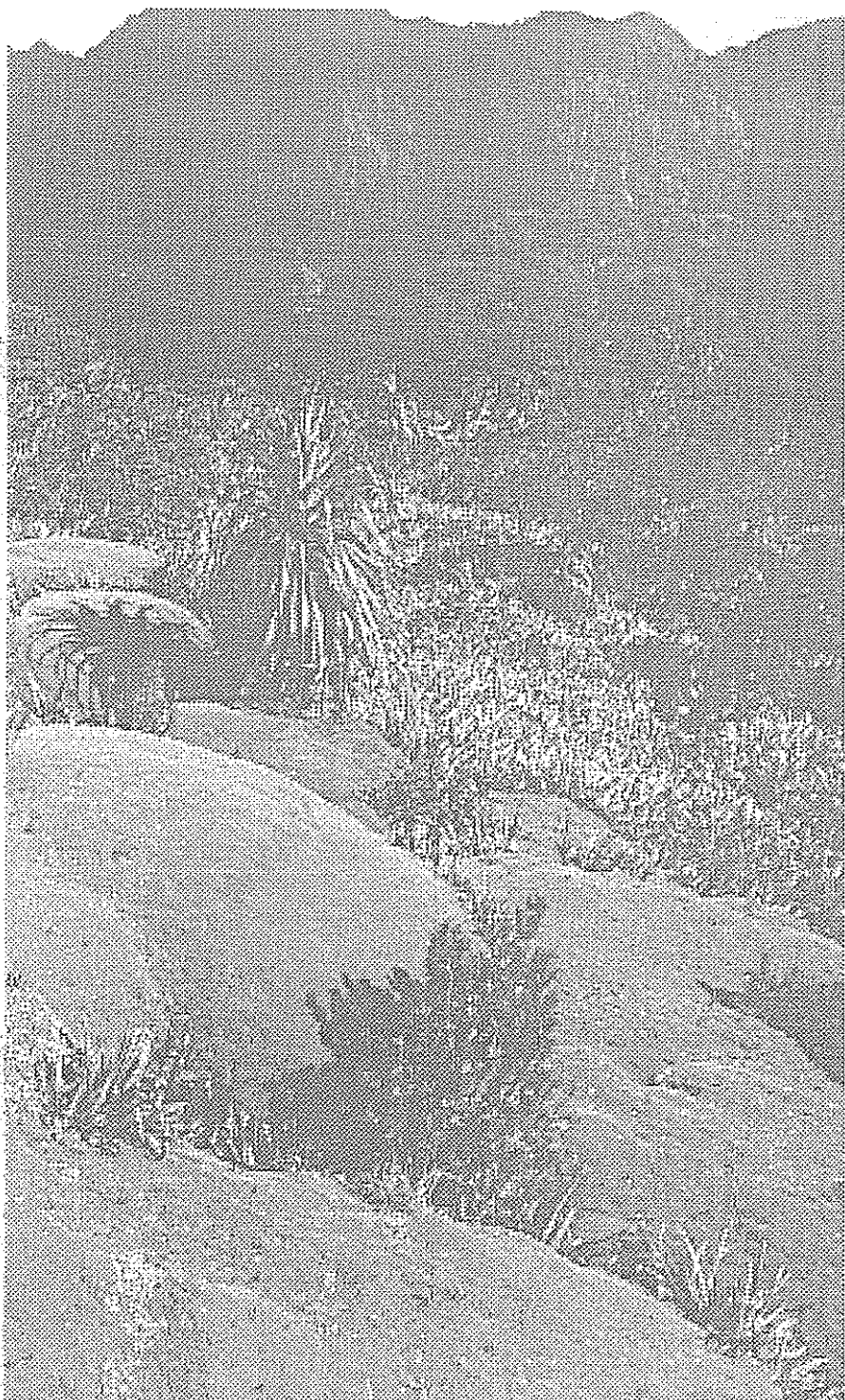
این بی اهمیت است که ما در کدامین نقطه؛ آخرین روزهایمان را سپری می کنیم. روزهای بی شماری باقی نمانده اند.

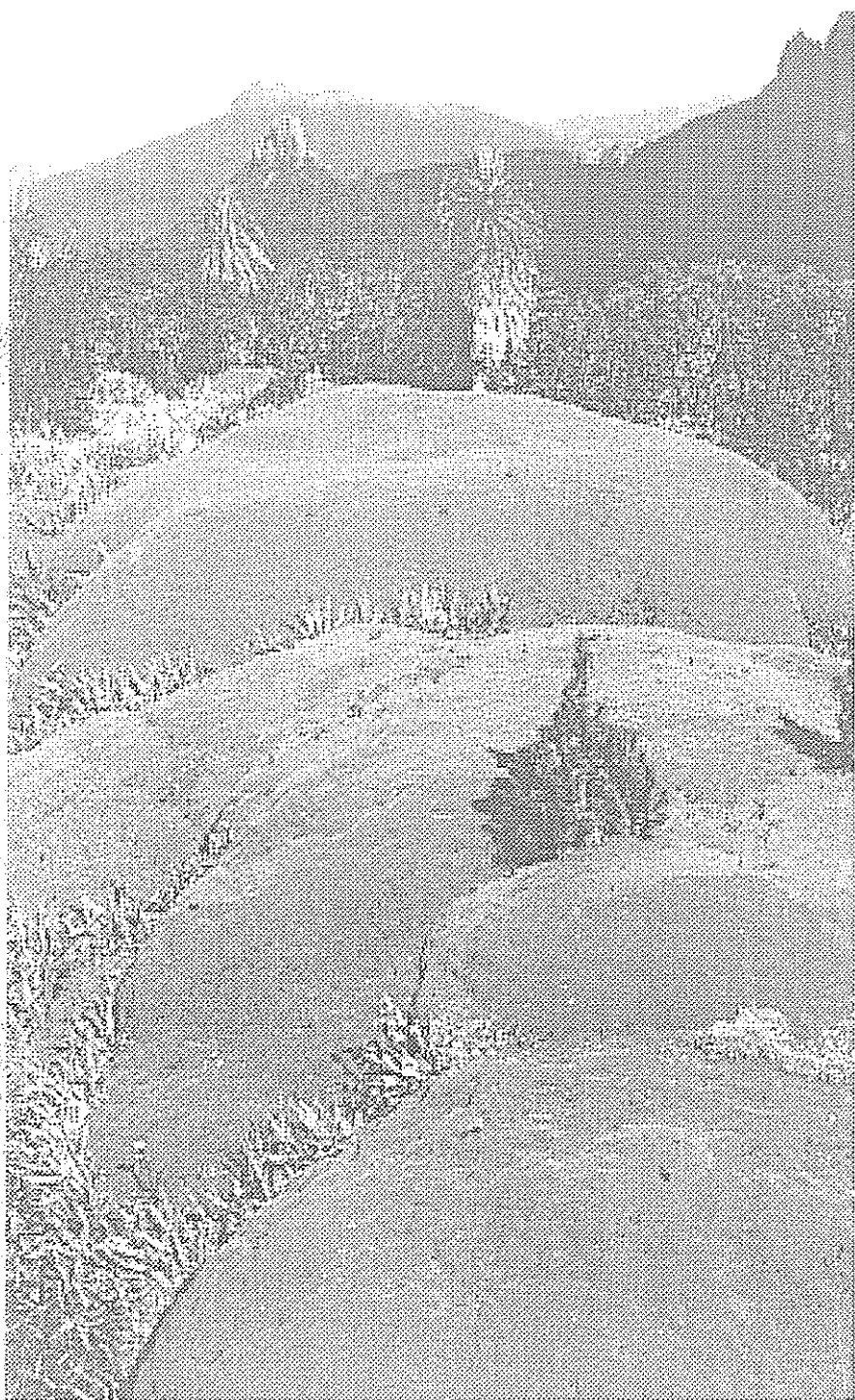
چند ساعت دیگر؛ و شاید چند زمستان دیگر؛ هیچ کودکی از قبایل بزرگ ما باقی نخواهد ماند، تا

بر مزار یک ملت به سوک بنشینند. ملتی که در آغاز
چنین نیرومند و سرشار از امید بود، درست مانند
شما در این زمان. اما چرا بایستی من به خاطر
سقوط ملت به سوک بنشینم، زمانی که ملت ها را
انسان ها تشکیل می دهند، نه چیز دیگر.
انسان ها به امواج دریا می مانند، می آیند و
می روند.

حتا مرد سفید که هم راه خدایش، مانند
دوستان قدیمی، نشانه به نشانه قدم می زند و سخن
می گوید، نیز، قادر نیست بر خلاف مشیت فراگیر
و مشترک حرکت کند. با وجود همه ی این ها،
شاید هم ما و شما برادریم. خواهیم دید.

ما یک چیز را می دانیم: خدای همه ی ما خدای
واحدی است. و این چیزی است که مرد سفید نیز
شاید آن را روزی کشف کند. شاید تصور می کنید
که شما مالک خدایید، همان طور که در صد





تملك سرزمين ما هستيد. اما اين در توان شما
نيست. او خداوند همه ي انسان هاست. خداوندي
كه سرخ ها و سفيد ها نزد او برابرند. اين سرزمين
در پيش گاه خداوند با ارزش است، ويران كردن
زمين؛ به معنای هتك حرمت خالق آن است.

نسل سفيدها نيز روزي از روي زمين برچيده
خواهد شد، شايد سريع تر از همه ي قبائل ديگر.
سفيدها! پيش تر بتازيد، بستر خود را مسموم
كنيد؛ سرانجام شبي مي رسد كه در لجن زار
خويش، خواهيد گنديد. اما شما در هنگامه ي
سقوط خويش، فروزان خواهيد بود، فروزان و
شعله ور در آتش عذاب الهی. همان خداوندي كه
شما را به اين سرزمين آورد و بر شما مقرر داشت
تا بر آن و بر مرد سرخ حكومت كنيد. اما تقرير اين
حكم براي ما معماست.

زمانی که تمام بوفالوها قصابی شدند، زمانی که تمامی اسب های وحشی رام شدند، زمانی که تمامی زوایای ناشناخته ی جنگل از بوی وجود توده های انسانی سنگین شدند، و زمانی که دورنمای دشت های حاصل خیز با حضور تیرک ها و سیم های سخن گو، زشت شد؛ دیگر استپ های سرسبز شمالی کجا هستند؟ آن دورها، جایی که عقاب بزرگ پر می کشد. و در این حال چه معنا دارد که برای یک اسب کوتاه قامت آرزوی خوش بختی کنیم و به حیوانات پایان زندگی و آغاز تلاش برای زنده ماندن را بگوییم.

خداوند بنا به مشیتی خاص شما را بر حیوانات، جنگل ها و بر مرد سرخ حاکم کرد. این مشیت برای ما یک معماست. شاید ما می توانستیم این مشیت را درک کنیم، اگر

می‌دانستیم که رؤیاهای مرد سفید کدامند. اگر می‌دانستیم که او، نهال چه امیدهایی را در شب‌های بی‌پایان زمستان در دل فرزندانش می‌کارد؟ و هیزم چه انگیزه‌هایی را در تصورات فرزندانش آتش می‌زند؟ به طوری که سحرگاه بعد، کودکش، دل تنگ شعله‌های این آتش می‌شوند. اما، ما رام ناشدگانیم و رؤیاهای مرد سفید بر ما پوشیده است. از این رو، ما به راه خودمان خواهیم رفت.

ما این را حق اولیه هر انسانی می‌دانیم که آن چنان زندگی کند که می‌خواهد، بی‌توجه به این که تا چه اندازه از سایر برادرانش متفاوت است. چیزهای زیادی نیستند که ما را به هم پیوند می‌دهند.

ما به پیشنهاد شما خواهیم اندیشید. اگر آن را بپذیریم، تنها به این دلیل است که اطمینان

پیدا کنیم، مکانی داریم که - بنا به عهده‌ی که با ما بسته آید - بتوانیم آن جا روزهای کوتاهمان را به روش خودمان بگذرانیم.

زمانی که آخرین مرد سرخ از روی زمین محو شد، و خاطراتش تنها سایه‌ای بر فراز کوه‌های صخره‌ای شمال شد، ارواح پدران من هم چنان، در این سواحل و در این جنگل‌ها زنده و جاوید خواهند بود:

زیرا آنان به این زمین عشق می‌ورزیدند، عشقی که یک نوزاد به ضریان قلب مادرش دارد. اگر ما سرزمینمان را به شما فروختیم، آن را دوست بدارید، همان‌گونه که ما دوستش داشتیم. به او کمک کنید، همان‌گونه که ما کردیم. اگر سرزمین ما را گرفتید، آن را همان‌گونه نگه دارید که هست. با روحتان و با قلبتان از این سرزمین برای فرزندانمان مواظبت کنید و به آن عشق

بورزید، آن گونه که خداوند به همه‌ی ما عشق
می‌ورزد.

پس ما، یک چیز را می‌دانیم:
خدای ما خدای واحدی است.

این سرزمین برای او مقدس است. حتا مرد
سفید قادر نیست، بر خلاف مشیت فراگیر و
مشترک او حرکت کند.

با وجود همه این‌ها، شاید هم ما و شما
برادریم.

خواهیم دید.